داکتر غلامحسین فروتن
بازتایپ و فرستنده: سازمان انقلابی افغانستان

۱۵ دسمبر ۲۰۱۲

رئالیزم اسلامی و فلسفهٔ مارکسیست

بخش پنجم

دکتر شریعتی و فلسفهٔ مارکسیست

با آن که مارکسیسم در ایران به شدت سرکوب شده و می شود، با آن که در رژیم شاه مارکسیست ها به عنوان «ارتجاع سرخ» و در رژیم اسلامی به عنوان بی دین و محارب با خدا به اعدام محکوم می شدند و می شوند، با آن که پیروان جهان بینی طبقهٔ کارگر هرگز آزادی تبلیغ و بیان افکار و نظریات خود را نداشته و ندارند، معذالک جاذبهٔ مارکسیسم به اندازه ای است که هواداران نابودی ظلم و بی عدالتی و ستم طبقاتی را به سوی خود می کشد و به قول دکتر شریعتی در سینهٔ هر جوانی مارکس با مخالفان خود در جنگ است و علی رغم فشار و خفقان بی حد و حصری که نسبت به مارکسیسم اعمال می شود، مخالفان هنوز هم بر آنند که پیروزی از آن مارکسیسم است.

سُر این پیروزی در چیست؟

دکتر شریعتی در دفتر دوم «جهان بینی توحیدی» (ص. ۵۰) از راز این موفقیت پرده بر می دارد و می نویسد:

«متأسفانه ایدئولوژی های مغایر و متخاصم (و بیشتر توجه او به مارکسیسم است-ف)... خیلی فنی، پخته و بیدار به میدان آمده اند و حتی شکل درسی به ایدئولوژی شان داده اند به طوری که نسل جوان ما با خواندن سه چهار جزوه و کتاب، یک تصویر کلی و کامل و روشن از آن مکتب می یابد، و به نسبت شعور و اطلاعات و نیاز نسل جوان، دو دو تا چهار تا بودن و چهرهٔ مشخص این ایدئولوژی را احساس می کند». «و وقتی تصویر اسلام در درونش مغشوش و بی شکل و درهم، و تصویر ایدئولوژی مغایر و متضاد، مشخص، شکل یافته و تمام مطرح باشد، طبیعتاً این درگیری به نفع آن ایدئولوژی و به ضرر ایدئولوژی اسلامی تمام می شود.»

شریعتی از این وضع نگران و ناراحت است، در دنبال چاره جوئی است و چارهٔ کار را هم در این می بیند که ایدئولوژی اسلامی نیز از درهمی و بی شکلی به در آید و با وضوح کامل و روشن بیان شود.

«بزرگترین و فوری ترین کار به نظر من زمینهٔ اعتقادی و فکری، تدوین یک سیمای کامل از ایدئولوژی اسلامی است تا همانطور که اکنون برای یک مارکسیست... در هر سطحی چه کارگر کارخانه و چه استاد دانشگاه تصویر کلی ایدئولوژی و چهرهٔ اعتقادی اش روشن است، وظیفه اش معلوم و مسؤولیتش مشخص و جایگاه طبقاتی اش

معین می باشد، برای نسل جوانی که به اعتقاد و مذهب اسلامی وابسته است نیز تصویر کلی ایدئولوژی اش روشن باشد تا بداند که کجاست، جهت و مسؤولیتش چیست، رابطه هایش با پدیده ها و واقعیت های زمان خودش چه می باشد و به هر حال جبههٔ دوستش، دشمنش، جهت مخالفش، روبه رو و پشت سرش، دست راست و چپش کدامست، و جایگاهش چیست»[1].

برای نیل به چنین هدفی است که دکتر شریعتی دست به انتشار چند نشریه تحت عنوان «آموزش ایدئولوژی» زده است تا با یک «کار دقیق، منطقی و علمی» به رفع این احتیاج بپردازد.

آیا درست است که نفوذ مارکسیسم در طبقهٔ کارگر و در میان روشنفکران به این علت است که مارکسیست ها به جهان بینی پرولتاریا، «شکل درسی» می دهند یا «فنی و پخته و بیدار به میدان» می آیند و در نتیجه «نسل جوان به دو دو تا چهار تا بودن» آن پی می برد و مجذوب آن می شود؟ نه درست نیست. اگر چنین می بود هرگز در سینهٔ جوانان میان اسلام و مارکسیسم جنگی در نمی گرفت، چون در بارهٔ اسلام جزوات، نشریات و کتب فراوانی به رشتهٔ تحریر در آمده و انتشار یافته است و از آنجمله کتاب درسی «اسلام شناسی» خود دکتر شریعتی. در کشور ما (و درهیچ کشور دیگری)، تبلیغات مذهبی هیچ گاه تحت فشار قرار نگرفته است تا چه رسد به این که ممنوع شده باشد، در حالی که طی ۶۰ سال اخیر اگر از چند سال نخستین دههٔ بیست قرن چهاردهٔ شمسی که به علت شرایط سیاسی خاص توده های مردم و از آن جمله مارکسیست ها از آزادی نسبی معذالک محدودی برخوردار بودند، صرف نظر کنیم، هرگز مارکسیسم و مارکسیست ها آزادی فعالیت سیاسی و تبلیغ افکار و نظرات خود را نداشته اند و آنچه هم که در معرض افکار عمومی قرار گرفته در شرایط خفقان و خطر مرگ پا به عرصهٔ وجود نهاده است.

آخر چگونه است که آن انتشارات معدود و محدود مارکسیست ها به دل جوانان می نشیند و آنها را شیفتهٔ خود می سازد؟ دلیل آن روشن است و آن این که مارکسیسم به جوانان حقیقت ملموس و محسوس را عرضه می دارد و مسائل جامعه را به درستی و در انطباق با واقعیت مطرح می کند، به طوری که هر جوانی، هر کارگری، هر روشنفکری می تواند صحت آنها را با پوست و گوشت خود احساس کند و با اندکی تفکر دریابد. در مارکسیسم تعبد نیست، اگرچه تعهد هست.

مارکسیسم هرگز نمی طلبد که انسان به چیزی اعتقاد و ایمان داشته باشد که قابل اثبات و قابل درک نیست. جهان بینی مارکسیسم جهان بینی علمی است، بر پایه دستاورد های علوم مختلف پایه گرفته و با تکامل علوم و پراتیک مبارزهٔ انسان (با طبیعت و در اجتماع) تکامل می یابد. البته مارکسیسم قادر نیست به تمام مسائل مربوط به گذشته و حال کائنات جواب دهد و تمام مسائل مربوط به آیندهٔ دور دست جهان و بشریت را پاسخ گوید. مارکسیسم به این حقیقت عمیقاً باور دارد که «**همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز به دنیا نیامده اند**». معلومات هر فرد و یا حتی همهٔ انسان ها در یک برهه از زمان محدود است، محدود به شرایط زمان و درجهٔ تکامل جامعه و تفکر انسان. اما مارکسیسم این نظر کانت را که انسان نمی تواند به ماهیت اشیاء و پدیده ها دست یابد مطلقاً مردود می شمارد. به این نظر دکتر شریعتی نیز که «***غیب** (منظور او اشیاء و پدیده های نامحسوس است – ف)، **خود تقسیم می شود به غیبی که دانستنی نیست و به غیبی که دانستنی است.**»*[2] باور ندارد از این جهت که تاریخ تکامل علوم پیوسته از نادانی به دانائی، از ناشناخته به شناخت سیر کرده است و هنوز هم در این مسیر در حرکت است و به یقین در آینده نیز در حرکت خواهد بود. امروز انسان با مسائلی روبه روست و در آینده با مسائلی روبه رو می شود که برای او

---

[1] – («جهانی بینی توحیدی»، ص. ۹)
[2] – («جهان بینی توحیدی»، دفتر دوم، ص. ۴۲)

ناشناخته است. اساساً دانائی کنونی انسان در برابر نادانی او همچون ذره ای در برابر اقیانوس است ولی انسان پیوسته در راه کشف قوانین جهان مادی پیش می رود و هر روز سُری از اسرار جهان را کشف می کند، رمزی از رموز جهان را می گشاید. یک نگاه به تکامل علوم مختلف در دوران بعد از جنگ دوم جهانی نشان می دهد که دانش بشری چه جهش عظیمی داشته است.

مارکسیست ها هرگز از اعتراف به نادانی بشر شرمگین نمی شوند، آنها ایمان دارند که انسان پیوسته از حقایق نسبی به سوی حقیقت مطلق روان است. این قانون تکامل شناخت است. آنهائی که با تکیه بر مجهولات مطلق (مجهولاتی که در اثبات وجود آنها هم در می مانند) همه چیز را توضیح می دهند و همه مسائل کائنات را حل می کنند، در واقع هیچ کس را قانع نمی کنند، مارکسیست ها پدیده ها و روند های دنیای مادی (طبیعت و اجتماع) را با تکیه بر دانش بشری که مورد تردید هیچ کس قرار نمی گیرد، با تکیه بر قوانین عینی که در جهان مادی حکمفرماست توضیح می دهند و قوت آنها در همین است و نه در این که ایدئولوژی خود را به «شکل درسی» بیان می کنند. ایمان مارکسیست ها به نیروی آفرینندهٔ انسان ها است که خود بخشی از آنند، ایمان مارکسیست ها به جامعه ای است که در آن ارزش های انسانی مقام والای خود را خواهند یافت و از آنها انسان هائی متعهد، مبارز، ایثارگر و فداکار می سازد. دکتر شریعتی که با مارکس و مارکسیسم سر سازگاری ندارد، نتوانسته است این واقعیت را بپوشاند که مارکسیست ها انسان هائی تا آن حد مبارز و متعهد اند که در برابر دشمن طبقاتی از ایثار جان خویش نیز دریغ نمی ورزند. او خطاب به مارکسیست ها می نویسد:

«مرا میگوئی که برای رسیدن اینها (کارگران) به هدف شان و منافع شان از منافع خودت صرفنظر کن، پس برای من ارزش است، بعد می روم و گرفتار می شوم، میگوئی صبر کن. بعد به من فشار میاورند و تهدیدم می کنند، میگوئی تحمل کن. بعد میخواهند به دارم بکشند، میگوئی بپذیر. بنابرین من الان به عنوان یک روشنفکر در برابر ارزش قرار گرفتم و اینجا دیگر کشش و انگیزه منافع مادی نیست، اصلاً نفی آنهاست». «مذهبی ها و مارکسیست ها هر دو در اخلاق مشترک اند. او هم به اخلاق مذهبی معترف است و همان را تکیه می کند. حتی امروز می بینیم که آنها بیشتر از ما تکیه می کنند!!»

*«الان چه کسی مصداق **روایت کونوالالظالم خصما و لالمظلومین عونا**» است؟ مذهبی ها یا آنها؟ این خودش یک دعوت اخلاقی مذهبی است اما می بینیم که امروز آنها بیشتر از مؤمنین به آن عمل می کنند.»*[3]

دکتر شریعتی از آنجا که مارکسیسم را نمی داند و از ماتریالیسم «جز لَش بودن»، به لذات مادی و دنیائی توجه داشتن، درک دیگری ندارد، ایثارگری مارکسیست ها در سطح مؤمنین، تا چه رسد برتر از مؤمنین، برایش شگفت انگیز است و نمی تواند رابطهٔ مارکسیسم را با تعهد و جان باختن دریابد. شریعتی در شگفت است که چگونه می توان به ماتریالیسم باور داشت و به ارزش های انسانی ارج گذاشت. او فضائل اخلاقی و گرامی داشتن ارزش های انسانی را در انحصار مذهب و آنهم مذهب اسلام در می آورد با آن که سیاه بر روی سفید می نویسد:

«استثماری وقیحانه تر از استثمار امریکائی در بین همین مؤمنین و حاجی های بازار خودمان و سرمایه داری های مؤمن و مقدس و واقعاً معتقد ما وجود دارد و در عین حال اسمش اسلام است و شدیدترین و تندترین اسلام و تشیع ابوذری باز هم مطرح است»[4]

---

[3]- («مذهب، تکامل، جهان بینی،» نوار سخنان دکتر شریعتی، نشر پیام و خون، ص. ۱۲ و ۱۵)

[4]- («جهان بینی توحیدی» دفتر دوم، ص. ۹)

در زمینهٔ سیاسی هم همین مؤمنینی که غیر مسلمان را تکفیر می کنند و او را ***مهدورالدم*** می شمارند، برای حفظ منافع طبقاتی خود آنچنان ظلم و ستم بر مردم بینوا روا می دارند که روی مشرکین و ظالمین به نام را سفید می کنند. استثمار و ظلم و ستم همه جنبهٔ طبقاتی دارد و شریعتی آنچنان در لاک خود فرو رفته که نمی بیند آنجا که پای منافع مادی به میان می آید جائی برای آن ارزش هائی که او به اسلام نسبت می دهد باقی نمی ماند. شریعتی به جای آن که بر اساس اعتقاد فوق به این نتیجه برسد که مؤمنین و حاجی های بازار و سرمایه داران مؤمن و مقدس بر طبق سرشت طبقاتی خود عمل می کنند و منافع طبقاتی، اسلام نمی شناسد، اینگونه نتیجه می گیرد که اینها مسلمان نیستند *«عثمانی زندگی می کنند و برای ابوذر اشک می ریزند»*. بر اساس جهان بینی مارکسیست رفتار سرمایه داران کاملاً قابل درک است ولی بر اساس ایدئولوژی اسلامی شریعتی، نامفهوم است همانطور که تعهد، مبارزه و ایثار در مارکسیسم برای او تضادی حل نشدنی است. همه کس توضیح طبقاتی مارکسیسم را می فهمد ولی واقعیت استثمار و ظلم و ستم همراه با ایدئولوژی اسلامی برایش لاینحل است.